

## «المعجم»

«الف»	الإيم: گناه	۱۵
أَدُّ (أَوْدًا): سخت و دشوار شد	الأئمن: گرانبهارتر، با ارزش تر	۲
لايؤدُهُ حفظهما: نگاهداشت آنها بر او	الأجدَر: شایسته تر	۵
دشوار نیست	الأجلة: ج الجلیل، بزرگوار	۸
الأفاق: ج افق، جای دور دست	الاجنبی: بیگانه، خارجی	۸
الألات: ج آلة، آله، ابزار	الأجود: بخشنده تر	۱۰
الآلام: ج ألم، درد	أحاط: فراگرفت	۱۲
أمان: آرامش، حمایت	أحال: واگذار کرد، ارجاع داد	۱۰
الآمال: ج أمل، امید	الاحتراز: اجتناب، دوری	۳
الأمیل: امیدوار	الاحتلال: اشغال	۱۰
أَن — (أیناً): [زمان] ... فرارسید	الاحتواء: در برداشتن	۸
أبت: (أبی) پدرم	أحصی: شمرد	۱۶
ابتلی: مبتلا شد	أحیاء: ج حی، زنده	۴
ابتنی: بنا کرد	إختار: انتخاب کرد، برگزید	۱۱
أبخرة: ج بخار	إختزن: ذخیره کرد	۱۲
الإبر: ج إبرة، سوزن	إختص: مخصوص گردانید	۱
الأبرياء: ج بری، بی گناه	الأخيار: ج خیر، نیکو مراد، نیکو خصال	۷
الابطال: ج بطل، قهرمان	أدار: اداره کرد، گرداند	۱۳
أبطل: باطل کرد	أدام: استمرار بخشید	۱۲
ابن سبیل: [مسافر] در راه مانده	الإدراك: دست یابی، رسیدن	۸
الاتباع: پیروی کردن	الأذهان: ج ذهن، فکر	۱۴
إتبع: پیروی کرد	الأرزاء: ج رُزء، مصیبت	۴
الإتجاه: سمت، جهت	الارغام: به خاک افکندن	۱
أتی — (إثیاناً): آمد، رسید	أری: ارائه کرد، نشان داد	۱
مالم یأتک: آنچه برای تو نیامده است.	سُریهم: به آن ها نشان خواهیم داد	۱۴
أثار: برانگیخت	أزال: برطرف ساخت	۱۲
أثبت: ثابت کرد	الازدهار: شکوفائی	۱۰
الأثرية: باستانی	أزل: لغزاند	۱۶

۷	الإساءة: بدی	۷	يُغِيبُ بِنَفْسِهِ إِذَا غُوفِي: هرگاه در عافیت باشد، خودپسند می شود.
۱۴	الاستبرق: نوعی لباس حریر	۹	الأعجوبة: «عجیب و غریب»، انسان عجیب و غریب، شگفت انگیز
۴	إِسْتِخَارَ: طلب خیر کرد	۴	اغتاب: غیبت کرد
۴	استشَارَ: مشورت کرد	۴	أَغْنَى: بی نیاز کرد
۱	استعدادٌ: پناه برد	۱۱	أفاق: بیدار شد
۱	استعبد: به بندگی گرفت	۴	الأكفان: ج کفن
۴	إِسْتَقْبَلَ: دریافت کرد	۸	الألسُن: ج لسان، زبان
۸	استقلٌ: قلیل و اندک شمرد	۱۲	ألقي: انداخت، افکند
۱۲	استمسكٌ: چنگ در زد، محکم گرفت	۵	لا تهلکوا بایدیکم إلى التهلكة:
۵	الأشعد: سعادتمندتر	۴	بادست خویش، خود را به مهلکه نیندازید!
۴	الأسى: اندوه، حُزن	۸	أَلَّفَ: تألیف کرد، نوشت
۸	أَسْلَمَ: اسلام آورد	۵	الألوف: ج ألف، هزار
۵	أشبعٌ: او را از طعام سیر کرد	۸	الإمتنان: منت پذیری، سپاسگزاری از نعمت
۸	أشبههٌ: شبیه است	۷	أمسكٌ: گرفت، به دست گرفت
۷	أشفقٌ: ترحم کرد، دلسوزی کرد	۱۴	الأمل: امید
۱۴	الإصبع: انگشت	۲	الإیناء: ظرف
۲	أضاعٌ: از دست داد، تباه کرد	۳	إنتمی: وابسته شد، منسوب شد
۳	الإضاعة: ضایع و تباه کردن	۱۴	إنتهی: پایان یافت
۱۴	الأضعاف: چند برابر	۱۳	لأن لم تنته لأرجمك:
۱۳	أضلٌ: گمراه کرد	۴	اگر به آن (سخنان) پایان ندهی تو را
۴	أطرقٌ: چشم به زمین دوخت	۴	بی شک سنگسار می کنم
۴	أطفأً: خاموش کرد	۱۵	إنتهزٌ: غنیمت شمرد
۱۵	أطلق: رها ساخت	۱۵	إنتنی: دست کشید، خودداری کرد، خم شد
۱۵	الأطناب: ج طُنْب: ریسمان خیمه	۱۶	أنجی: نجات داد
۱۶	أظلمٌ: تاریک شد	۹	الإنذار: اخطار، هشدار
۹	أعاد: تکرار کرد	۸	أنذر: هشدار داد
۸	أعد علی: برایم تکرار کن	۱۳	أشطط: فعال کرد
۱۳	اعترض له: مانع شد، معترض شد	۶	إنشق: شکافته شد
۶	أعجبٌ: به حیرت انداخت		

۱۱	البشائر: ج بشارة، مژده	۲	الانصاف: عدل
۱۳	البشاشة: بشاش بودن، خوشروئی		أكتبوا بالحق و الإنصاف لها:
۱۵	البصائر: ج بصيرة، دیده، بینش		بنویسد که با او به حق و انصاف رفتار کنند!
۱۴	البصمة: اثر انگشت	۹	انصرف: روانه شد
۶	بَطِرَ َ (بَطْرًا): سرمست شد	۴	الأنعام: ج نَعَم، نعمه، آواز
۱۱	البعث: رستاخیز	۱۲	الانفصام: گسستن
۳	البعضاء: بغض و کینه	۱۴	أنقض: خم کرد
۲	بَغَى َ (بُغْيَةً): خواست	۱۳	انقضَّ علی... به... حمله کرد
۲	بَكَى َ (بُكَاءً): گریست	۱۴	إنكدر: تیره شد
۹	بَلٌ : بلکه، ولی		الأنواء: ج النُّوء، طوفان، دگرگونی آب و هوا
	بَلٌ حُرٌّ: البته آزاده است	۱۲	الأهلون: ج اهل، خویشاوندان، خانواده
۳	البلاغ: ابلاغ کردن، رساندن	۱۱	الأوان: زمان، وقت
۸	البَلَلُ: تَر شدن	۳	أورث: به ارث گذاشت
۱۴	البنان: سرانگشتان، واحد آن «بِنانة»	۱۱	أيقظ: بیدار کرد
۶	البنون: ج ابن، فرزند پسر	۸	الإيلام: به درد آوردن
۱۴	البهجة: بهجت، سرور، شکوه		
۱۲	البيئة: محیط		«ب»
		۱۱	البائس: بی نوا
	«ت»		بات َ (بَيْتًا): بیتوته کرد، شب را
۲	تَأَلَّمَ: ناراحت شد	۱۱	به صبح رساند
۱۱	تَاهَ َ (تَيْهًا): گم شد، گمراه شد		بِتْنَا عِراةً: برهنه ماندیم
۱۵	التباعد: دورشدن، دوری گزیدن	۱۱	البارئ: آفریننده از عدم، خداوند (باری تعالی)
۴	التبذير: اسراف	۵	الباسم: متبسم، خندان
۴	تابَ ُ (تَوْبَةً): توبه کرد	۱۳	بَسَسَ: بداست
	تُبَّ عَلَيَّ: توبه ی مرا ببذیر	۹	بَجَلٌ: بزرگ و گرامی داشت
۸	تبويب: باب بندی	۲	بَحَسَ َ (بَحْسًا): کم فروشی کرد
۱۶	تجزئة: تجزیه	۶	البدیع: عجیب، تازه
	تجزئة الذرة: شکافتن اتم	۱۳	بَرَدَ ُ (برودة): سرد شد
۶	التحليل: ج تحلیل، آزمایش	۶	البروتين: پروتئین
۱۲	التحرُّر: آزادی	۵	البسمة: تبسم، لبخند

	٩	تَحَلَّى: آراسته شد
١١	١٦	التخليص: رها ساختن
ثُرْنَا عَلٰى اَنْفُسِنَا: عليه خود شوریدیم	١٦	التخليط: آمیخته شدن به گناه، آلوده شدن
١١	١١	تَدَفَّقَ: جوشید، بیرون زد
٨	٥	تَدَنَسَ: آلوده شد، ناپاک شد
٢	٦	تَزَكَّى: تزکیه شد، پاکی ورزید
	٥	التشاؤم: بدبینی
	١٦	تَشَبَّثَ: چنگ درزد، درآویخت
٩	١٣	تَصَارَعَ: کشتی گرفت
١٦	٥	تَضَجَّرَ: دلتنگ شد
٤	٢	تَضَمَّنَ: دربرگرفت، شامل شد
١٢	٣	التعريض: متعرض شدن
٣		على سبيل التعريض: به صورت اشاره وگذرا
٢	٢	التعطف: مهربانی
٢	١٣	تقاتل: جنگید
٦	١٤	التكثف: متراکم شدن
الجزية: جزیه، مالی که اهل کتاب هر سال به دولت	١٢	تكيف: سازگار شد
١٠	٢	تكون: به وجود آمد
١١	١٣	تلطف: مهربانی کرد
١٥		تلطف في كلامه: به نرمی سخن گفت
١٣	٣	تلاؤ (تلاوة): تلاوت کرد
٧		تلي: تلاوت شد
تحتون المال حبا جما: مال را بسیار دوست	١٦	التنزيل: قرآن کریم
می دارید.	٣	التهلكة: مهلکه، آنچه عاقبتش هلاک باشد
٥	٣	التهم: ج تهمة، تهمت
١٦		اتقوا مواضع التهم: از جایگاه های تهمت
١٦		بپرهیزد.
	١١	التوابيت: ج تابوت
	١٦	توطن: اقامت گزید
	٦	تولى: دوستی کرد
		٢١٠

«ح»

٩	١٦	الحاسر: سر برهنه
٩	٦	الحافي: پا برهنه

۱۶	الخُطوة: گام	۲	حالف: هم پیمان شد
۵	خَلَا (خُلُوًّا): خالی شد	۱۲	حَبِيَّة: دانه
۱۴	الْخَلَايا: ج خلّية، سلول	۲	الحُرْمَة: حرام
۱۴	الْخَلْق: آفرینش	۳	الحَسَب: کفایت
	الْخَلْقُ الْجَدِيدُ: آفرینش مجدد		فهو حسبه: او برایش کفایت می کند
۱۳	الْخَنَاق: گردن، یقه		حسبنا الله: خدا برای ما کافی است
۴	خَيَّرَ: مخیر کرد، اختیار داد	۱۶	الحِصَاد: درو
	خُيِّرَ: مختار گذاشته شد	۱۵	الحِصُون: ج حصن، دژ، بارو
	«د»	۱۱	الحُفَاة: ج حافي، پا برهنه
۹	الدَّائِب: در حرکت، در گردش	۱	الحَفِيّ: مهربان
۱۱	الدَّجِي: تاریکی شب	۳	حَقَّق: محقق کرد
۱۶	دَرَّ (دَرًّا): جاری شد، سرازیر شد	۱	الجِلْم: بردباری
۵	دَعَا (دُعَاءً): دعا کرد، فراخواند	۶	الحَلِيب: شیر
۷	ندعو الله: از خدا می خواهیم	۲	حَمَلٌ (حَمَلًا): وادار کرد
۱۰	الدَّعْوَى: دعوی، شکایت	۱۲	حَمَلٌ: به عهده ی او گذاشت
۱۳	دَعَّ: ← ودع	۱۲	الْحَنَان: مهر، محبت
۹	دَقَّ (دَقًّا): کوبید	۱۵	الْحَوْم: ج حاتم، تشنه، چرخ زننده، پروازکننده
۱۵	دَكَ (دَكًّا): کوبید، نابود کرد	۶	حَوَى (حَوَايَةً): در برداشت، شامل شد
۱۱	الدَّلِيل: راهنما	۱۱	الحَبِيب: محبوب، بسیار دوست داشتنی
۱۰	الدَّمَار: نابودی، ویرانی		«ح»
۹	دَهَسَ (دَهْسَةً): حیرت زده شد	۴	حَابٌ (حَبِيبَةً): ناامید شد
۱۴	الدَّهْشَةُ: حیرت، شگفتی	۳	حَتَمٌ (حَتْمًا): به پایان برد
۱۲	الدُّهْن: چربی	۹	الْحَدَّ: گونه
	«ذ»	۷	الْخَدَم: ج خادم، خدمتکار
۱۶	الذَّبَاب: ج ذبابة، مگس	۹	حَرَّ (حَرًّا): به زمین افتاد
۱۶	الذَّرَّة: اتم	۱۱	الْخَسْرَان: زیان
۱۶	الذَّرِيَّة: اتمی	۱۶	الْخِصَائِص: ج خصیصه، ویژگی
۸	ذو القربى: خویشاوند	۱۴	الْخُضْر: ج أخضر، سبز
		۵	الْخَطَايا: ج خطیئة، گناه

۷	الرَّهْبَةُ: ترس	۲	ذَوَّقَ: چشاند
۲	الرَّهْطُ: گروه	۱۵	ذوِي: ج ذو، صاحب، مالک
۸	الرَّهِينَةُ: گرو		يَصُدُّ ذُوِيه: هوادارانش را باز می‌دارد.
۱۰	الرَّوْعَةُ: شکوه و زیبایی		
۱۲	الرَّوْعَةُ: ترس، وحشت		(ر)
	(ز)	۱۶	الرَّاحِلَةُ: شترقوی و راهوار، مرکب
۱۴	الزَّاحِرُ: بر، لبریز	۱	الرَّاعِبُ: متمایل، خواهان
۴	زال: زایل شد		أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي:
۹	الرُّفَاقُ: کوچه	۱۰	آیا تو از خدایان من روی گردانی؟
۶	زَكَّى: تزکیه کرد، پاک کرد	۷	الرَّايَةُ: پرچم، بیرق
	(س)	۷	الرَّئَاءُ: ریا کاری
۱۳	السَّاحِرُ: تمسخر کننده	۱۱	الرَّيْحُ: سود
۱۵	سَادُ (سِيَادَةٌ): سیادت یافت	۱۱	الرَّبْوَعُ: ج ربع، دشت، سرزمین
۱۱	سار — سیراً: به راه افتاد، رفت	۱	رَجَمَ (رَجْمًا): او را سنگ زد
۵	الساَنِعُ: میسر، ممکن		لَأَرْجَمَنَّكَ: تو را سنگسار خواهم کرد.
	الفرصةُ سانحةٌ لك: فرصت مناسب به تو	۱۲	الرَّحْلَةُ: سفر
	دست می‌دهد	۱۶	الرَّحِيلُ: کوچ، سفر
۲	سَبَّ (سَبًّا): دشنام داد	۱۲	رَخَّصَ (رُخْصًا): ارزان شد
۱۶	السَّبْحَةُ: تسبیح	۱۲	رَدَّ (رَدًّا): باز گرداند
۸	السَّجِيَّةُ: مَشْ، خوی		تُرِدُّ الودائعُ: امانت بازگردانده شود
۷	سَحَبَ (سَحْبًا): (روی زمین) کشید	۱۱	الرَّدَى: مرگ
	سَحَبُوهُ عَنِ الْمَسْنَدِ:	۱۲	الرَّطْبُ: مرطوب، تر
	او را از تخت پایین کشیدند.	۸	الرَّغَامُ: خاک، ریگ آمیخته به خاک
۴	السُّحْبُ: ج سحابه، ابر	۲	رَغِبَ عَنِ: روی گرداند
۷	السَّيْدُ: محکم، استوار	۴	رَغِمَ: علی رغم، باوجود
	قولوا قولاً سديداً:	۱۴	الرَّفْرَفُ: بالش
	استوار و راست سخن گوید.	۱۰	الرَّفْضُ: ترک کردن، نپذیرفتن
۱۰	سَرَّ (سُرُورًا): خوشحال کرد		رَقِيَ (رِقَّةً): دل سوزاند
		۱۱	الرَّمَادُ: خاکستر
		۴	رَنَا (رَنًا): توجّه کرد، خیره شد

	۶	«ص»	۶	الثَّعَال: سرفه
۹	صاح — (صَيْحَةً): فریاد زد	۶	السَّعْرَة الحَرَارِيَّة: کالری	
	صاح بها: او را صدا زد	۱۲	سَكَّن: آرام ساخت، تسکین بخشید	
۳	صاع — (صِياغَةً): ساخت	۱۱	السَّكَن: مسکن، خانه، سرزمین	
	صُغ: بساز	۶	السَّكَّرِيَّات: مواد قندی، گُلُوکُزها	
۹	صال — (صَوْلَةً): حمله کرد	۶	السَّكَّرِيَّة: قندی	
۹	صالِح: آشتی کرد	۱۰	السَّئِب: غارت	
۸	الصَّحَف: ج صحیفه، نوشته، روزنامه	۹	سَلَط: مسلط گردانید	
	الصَّحَفِ الْأَوَّلِي: کتاب‌های پیشین	۱۶	السَّلْمِيَّة: صلح جوانه	
۱۵	صَدَّ — (صَدًّا): منع کرد، مانع شد	۱۲	السَّنَام: کوهان	
۱۱	الصَّدى: انعکاس صوت، پژواک	۱۲	السَّنَّة: چُرت، خواب گرفتگی	
۱۳	صَرَع — (صَرَعاً): بر زمین زد	۱۴	السَّنَدس: نوعی پارچه‌ی ابریشمی	
۳	الصَّفوة: برگزیده، برگزیدگان	۱۱	السَّنِين: ج سَنَّة، سال	
۴	الصَّمَاء: سخت	۹	السَّهْرَة: شب زنده داری	
	الصَّخْرَة الصَّمَاء: سنگ سخت	۲	سواء: برابر، یکسان	
		۸	السَّوَاقي: ج الساقية، رود کوچک	
	«ض»	۱۴	سَوَى: بازسازی کرد، درست کرد	
۱۶	ضاع — (ضِياعاً): تباہ شد	۱	السَّوِيّ: راست	
۱۳	ضاق — (ضَيْقاً): تنگ شد، محدود شد	۱۰	السَّيَّاحِيَّة: سیاحتی	
	ما أضيَّق: چه محدود است!	۱۲	السَّيِّدَة: سرور	
۲	الضَّبَاب: مه			
	ضَجَّ — (ضَجًّا): فریاد زد (در این جا:			
۹	مالامال بود، بُر بود)	۹	الشَّاب: جوان	
۶	الضَّلالة: گمراهی	۲	شكا — (شِكايةً): شکایت کرد	
۱۱	الضَّمائر: ج ضمیر، وجدان، درون	۱۰	الشَّكوى: شکایت	
۱۳	ضَمِنَ — (ضَمَاناً): تضمین کرد	۴	الشَّمَاء: بلند	
۱۵	الضَّيف: میهمان	۸	الشَّهَد: غسل	
		۳	الشُّؤون: ج شأن، امر	
	«ط»	۵	الشُّوك: خار، تیغ	
۲	الطَّاعة: فرمانبرداری			

۲	العرفان: شناخت	۱۵	طافُ (طَوَافاً): طواف کرد
	عرفان الحرمة: حرمت‌شناسی	۲	الطاقة: انرژی
۱۲	العروة: دستگیره، دست‌آویز	۲	الطاقة الحرارية: انرژی حرارتی، انرژی گرمایی
	العروة الوثقی: دست‌آویز محکم‌تر		طرائف: ج طریفه: برگزیده شده، تازه
۱۵	العزائم: ج عزيمة، قصد، تصمیم جدی	۹	طَرِبَ َ (طَرَبًا): به طرب و وجد آمد
۲	عَزَلَ َ (عَزَلًا): معزول کرد، برکنار کرد	۱۴	طَرِقَ ُ (طَرَقًا): (در را) کوبید
۱	عَزَمَ َ (عَزَمًا): تصمیم گرفت	۸	طوبی: خوشا
۲	العزيمة: عزم و اراده‌ی قوی	۹	طَيَّبَ: معطر ساخت، خوشبو کرد
۱۳	العسیر: دشوار		
	عَصَى َ (عَضِيًّا): عصیان کرد،		«ظ»
۶	نافرمانی کرد، گناه کرد	۹	ظَلَّ َ (ظَلًّا): باقی ماند، ماندگار شد
۱	العصی: عصیان‌گر، سرکش، نافرمان		سَأْطَلُّ حَافِيًّا: پیوسته پا برهنه خواهم ماند
۱۲	العطف: توجه، محبت	۱۵	ظَلَّلَ: سایه انداخت
۱۴	العظام: ج عَظْم، استخوان	۴	الظلماء: تاریکی
۵	عَفَا ُ (عَفْوًا): بخشید، عفو کرد		
۴	علام؟: (علی + ما) بر چه چیز؟		«ع»
۱۶	عَلِقَ َ (عَلِقًا): چسبید	۱۰	العائلیة: خانوادگی
۱۲	العلی: بلند مرتبه	۳	عَاذَ ُ (مَعَاذًا): پناه برد
		۱۳	عَارَضَ: مخالفت کرد
	«ع»	۴	العواصف: ج عاصفة، طوفان
۱۵	غاصُ (غَوْصًا): غوطه‌ور شد	۶	عَافَى: شفا داد
	غزاُ (غزواً): هجوم برد،		عُوفِي: شفا یافت
۱۰	مورد حمله قرار داد.	۷	عَاقَبَ: عقوبت کرد
۱۰	الغزو: تهاجم، حمله	۶	العالي: بالا
۱۶	العُصْبُ: فروبستن چشم	۷	العبيد: ج عبد، برده، بنده
۱۵	الغمام: ابر	۱۶	عَدَّ ُ (عَدًّا): برشمرد
۲	الغنی: بی‌نیازی	۱۱	العُدَّة: توشه
۱۲	الغی: گمراهی	۱	العیدی: ج عدو، دشمن
۲	غیر: جز، دیگری	۸	العديد: متعدد، بی‌شمار
	ما أنت و غیرك؟: تو را با دیگران چه کار؟	۱۱	العراة: ج عریان، برهنه



۶	قَوَّضَ : کند، درآورد	«ف»	
۶	القيمة الغذائية: ارزش غذایی	الفارغ: خالی	۷
۱۲	القيوم: پاینده	فازُ (فَوْزاً): موفق گشت، برنده شد	۴
		فَجَّرَ: شکافت، منفجر کرد	۶
	«ک»	فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عَيْوناً: چشمه های زمین را شکافتیم	
۱۰	الكأس: کاسه، جام	فُحُول: ج فُحُل، بزرگ، برجسته	۸
۳	الكاظم: فرو برنده	فُحُول الْأَدب: بزرگان ادبیات	
	الكاظمين الغيظ: فروبرندگان خشم	الفضل: لطف، برتری، دانش	۶
۱	الكتاب: منظور قرآن است	بفضلک استغنیث: به لطف تو بی نیاز شدم	
۲	الكتاب: نامه	الفضيحة: افضح، رسوایی	۱۶
۵	كَدِرَ (كَدَرًا): کدر و تیره شد	الْفِطَام: از شیر گرفتن (کودک را)	۱۶
۱۱	الکری: خواب	الفؤاد: دل	۴
۱۲	الکسر: نقص، شکستگی	الفوز: موفقیت و پیروزی	۵
۴	کیلا: هر دو		
	کلا هدین: هر دوی این ها		
		«ق»	
۱۰	الکؤب: فنجان	القَبَسَات: ج قَبْسة، نمونه، گوشه، پرتو	۱۳
۱۰	کُور: تاریک کرد، در هم بیچید	قَبْضٌ — (قَبْضاً): گرفت	۲
۲	الکیل: پیمانه	القَدَر: تقدیر	۴
		قَدِمَ — (قُدوماً): روی آورد	۲
	«ل»	قَصَّرَ: کوتاهی کرد	۴
۱۶	لَبِثَ — (لَبِثاً): درنگ کرد	القَضبان: ج قضیب، شاخه، میله	۱۱
۳	اللحد: گور، قبر	قضبان الزمن: میله های زندان زمانه	
۹	لِحِقَ — (لِحاقاً): رسید، پیوست	قَضَى — (قَضَاءً): سپری کرد، درگذشت	۱۱
۳	لَدَغَ — (لَدَغاً): نیش زد، گزید	قَضَى — (قَضَاءً): برآورده ساخت	۱۲
۳	لُدُن: نزد	قَضَى — (قَضَاءً): ادا کرد	۵
	اللقاء: دیدار، ملاقات	القَطِيرة: قطره ی کوچک	۲
۱	لِمَ (لِ + ما) برای چه	القَمَّة: قُلَّة، قلّه ی کوه	۴
۹	لَهَا (لَهَا): سرگرم شد	قَهْرَ — (قَهْرًا): خوار کرد، راند	۱۶
۴	اللَّهَب: زبانه ی آتش	قَهَقَه: قهقهه زد	۱۳
۱۴	الليف: بافت (بافت عصبی)		

	المَسْنَد: تخت، جایگاه	«م»
۱۴	المشاعر: ج مشعر، حس، احساس	۱۳ ما أَضِيقُ : ← ضائق
	المضادة: ضد، مخالف	۱۴ ماتُ (موتاً) : درگذشت، مُرد
۶	المضادُّ للعفونة: ضد عفونی کننده	۸ المالح: شور
۱۲	المُضطرّ: گرفتار	۱۶ المئات: ج مائة، صد
۸	المعاجم: ج معجم، فرهنگ لغت	۱۲ المبدأ: اصل، قاعده‌ی اساسی
۱۰	المعالم: ج معلّم، آثار، نشانه	۱۲ المتابعة: دنبال کردن
	المعالم الأثرية: آثار باستانی	۵ المتاعب: ج متعبة، سختی
۲	المعالي: ج معلاة، بزرگی	۱۰ المتكاسل: تنبل
۱۵	المعتصم: چنگ زننده	۱۵ المتهدّم: ویران شده
۱۴	المُعقّد: مُعقّد، پیچیده	۱۱ محاءُ (مخوّاً) : محو کرد، پاک کرد
۱۴	المغزى: كُنه، معنی، عمق	۱۲ المخزون: ذخیره
۱۴	المُفضّل: برتر، ترجیح داده شده	۱۵ المُخيم: خیمه زده، سایه افکنده
۱	مَلِيّاً: زمانی طولانی	۱۰ المدنیة: تمدن
	وَ أَهْجَرْنِي مَلِيّاً: بسیار از من دور شو، مدتی طولانی از من دور شو!	۱۰ المدى: طول
		علی مدی التاریخ: در طول تاریخ
۱۱	المنادي: ندا دهنده	۱۱ المذکر: به خاطر آورنده، یادآوری کننده
۱۶	المنال: دست یافتن	۱۵ المذلة: خواری، ذلت
۵	المنبعث: نشأت گرفته	۱۶ المرارة: مرارت و تلخی
۶	المُنشَط: انرژی بخش	۹ مرَّ (مُروراً) : عبور کرد، گذر کرد
۵	المنصب: مقام	۹ مرَّع: مالید، به خاک مالید
۵	المنظار: عینک، دوربین	۶ المزعج: ناراحت کننده، آزار دهنده
۵	المنّ: منت	۱۱ مَزَّق: پاره کرد
۲	المنی: آرزو	۱۰ المُسبق: قبلی
۳	المهد: گهواره	۱۴ المُستقبل: دریافت کننده، گیرنده
۱۳	المهزوم: شکست خورده	۱ مَسَّ (مَسّاً): دست مالید
۱۵	المُهيمِن: (خداوند) ناظر، نگهبان	أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ: این که عذابی به تو برسد.
۳	المواضيع: ج موضوع	المسك: مُسك
۴	المُوجِع: شعله ور، برافروخته	المسکنة: تنگدستی، بی چیزی
۳	الموجزة: خلاصه	المسمار: میخ

۱۱	المومیاء: مومیایی	۱۱	مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ: هر که از دیگران نزد تو نَمّای کند، علیه تو نیز نزد دیگران نَمّای می‌کند.
	«ن»		
۴	النَّائِي: دور	۴	التَّهَبُ: تاراج، غارت
۱۱	نَادَى: صدا زد، ندا داد	۱۱	تَهَرَّءَ (تَهَرَّأَ): راند، بانگ زد
۱۳	النَّاسِيكُ: پرهیزکار، پارسا	۱۳	أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ: بر نیازمند بانگ مَزَن
۳	النافذة: مؤثّر	۳	و او را مران!
۱۶	نام َ (نوماً): خوابید، حُفَّت	۱۶	التَّوْرُ: شکوفه
۴	النَّاي: نی، نی لبک	۴	التُّومُ: ج نائم، به خواب رفته
۳	نَبِعَ َ (نُبِعاً): نشأت گرفت، سرچشمه گرفت	۱۶	التَّوَوِيَّةُ: هسته‌ای
۶	نَجَى: نجات داد	۱۶	نَوَى َ (نِيَّةً): نیت کرد
۶	النَّحَاسُ: مس		«ه»
۶	نَحَرَ َ (نَحْرًا): ذبح کرد، قربانی کرد	۶	الهازي: استهزاء کننده
۸	النَّخْلُ: زنبور عسل	۸	هَبَّ: ← وَهَبَ
	لابدٌ دونَ الشَّهَدِ مِنَ إِبْرِ النَّحْلِ:		هَدَأُ: آرام کرد
	در مقابل عسل باید نیش زنبور را تحمل کرد.		هَدَّبَ: تهذیب کرد
۹	النَّدْوَةُ: همایش	۹	هَدَمَ: ویران کرد
۱۶	نَزَعَ َ (نَزَعًا): باز ستاند	۱۶	الهِتَمُ: ویرانگری
۴	النَّشْرُ: عُقَاب	۴	هَلَّلَ: تسبیح کرد، ذکر «لا إله إلا الله»
۵	نَسِيَ َ (نَسِيَانًا): فراموش کرد	۵	بر زبان جاری کرد
۱۴	نَصَبَ َ (نَصْبًا): همت گماشت	۱۴	القلب قد هَلَّلَكَ: قلب تو را تسبیح کرد و
	فاذا فرغت فانصب: چون فراغت یافتی، در عبادت بکوش!		منزه دانست.
۹	النَّعْلُ: نعلین، کفش	۹	الهُوان: خواری
۳	نِعْمٌ: نیکوست	۳	الهُون: فروتنی
۷	النِّعْمَاءُ: نعمت، احسان	۷	الهُوى: هوای نفس
۱۲	نَفَّرَ َ (نَفْرًا): متنفر و بیزار شد	۱۲	هَيَّجَ: تحریک کرد
۵	النَّقِيُّ: پاک و تمیز	۵	«و»
۶	النَّقِيُّ: خالص	۶	الودائع: ج ودیعه، امانت
۱۶	نَمَّ َ (نَمًّا): سخن چینی کرد	۱۶	

۸	الوشاة: ج واشي، سخن چين	۱۱	وازی: پوشاند، دفن کرد
۱۱	الوصمة: لکه	۱۶	واعجابه: عجايب، شگفتا!
۹	وطأَ (وَطَأَ أ): گام نهاد	۳	الوافد: مهمان، وارد شده بر کسی
۳	وفدٍ (وَفَدًا): وارد شد	۷	الوافِر: فراوان
۲	الولاء: ولا، دوستی	۱۵	الوَتْر: زه کمان
۱	الولِي: ولي، دوستدار، طرفدار	۱۲	الوُثْقَى: استوارتر، محکم تر
۱۱	الوهن: سستی	۸	الوثيقة: محکم، استوار
۳	الوهاب: بسیار بخشنده	۳	وَجَلَّ (وَجَلًّا): ترسید، احساس ترس کرد
۳	وَهَبَ (هَبَةً): عطا کرد، بخشید	۸	الوداد: مودت، دوستی
۱۶	وَيَحِلُّ: وای بر تو	۱۳	وَدَعَ (وَدْعًا): رها کرد
۲	الوَيْل: نابودی، هلاکت		دَعَهُمْ فِي ضَلالِهِمْ: آن‌ها را در گمراهی شان
	ويك لنا: وای به حال ما		فروگذار
		۳	وَرَثَ (إِرْثًا): به ارث برد
	«ی»	۱۲	الورقة: برگ درخت
۱۲	اليابس: خشک	۱۶	الورود: وارد شدن
۱۶	يا هذا: ای فلان، ای کسی که مخاطب هستی	۱۶	الورود: ج وَرَد: گُل
۱۳	اليسير: آسان	۱۵	الورى: مردم
۱۱	اليقظة: بیداری	۳	الوزر: بار
۱۱	الينبوع: چشمه	۱۳	الوسادة: بالش

معلمان محترم، صاحب نظران - دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را در باره دی مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۳۶۳ ۱۵۸۵۵ - گروه رسمی مربوط و یا پیام نگار: Email: talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر نشر یزدی و انتشارات کتاب های علمی

